

خیابان

تو آن راه دنیامی‌آوری



اردشیر رستمی
طراح

● خیابان یادمان نرود. خیابان خوب است. خیابان سیاه نیست. خیابان مملو از چراغ‌هاست. خیابان انعکاس نور در باران است. خیابان انتظار است. خیابان ویترین‌های رنگارنگ و بهانه‌های ساده برای باهم‌بودن است. خیابان قبل از ما سر قرار می‌آید و انتظار ما را می‌کشد. خیابان خسته نمی‌شود. ناراحت نمی‌شود. قهر نمی‌کند. قلب خیابان بزرگ است. اما دست‌های خیابان کوتاه کوتاه است. خیابان نمی‌تواند صورتش را بشوید. خیابان در غبار کفش‌ها گم می‌شود. خیابان سرما می‌خورد، خیابان عطسه می‌کند، مریض می‌شود و کسی او را به خانه نمی‌برد. کسی خیابان را گرم نمی‌کند. بچه‌های خیابان دوستش ندارند. بچه‌های خیابان از خیابان بدشان می‌آید. با آتش‌هایشان او را سوراخ سوراخ می‌کنند و با سوزن‌های آلوده‌شان بیمار می‌شود. خیابان می‌کند، رگ‌های خیابان متورم می‌شود، خیابان تلوتلو می‌رود، چشم‌هایش باز نمی‌شود، به درها و دیوارها و ماشین‌ها می‌خورد. گرسنه می‌ماند. خیابان به دست‌ها نگاه می‌کند و آب دهانش را قورت می‌دهد. لباس‌های خیابان کوتاه است، پاهایش کثیف می‌شود.

خیابان همه را دوست دارد؛ خیابان بالا و پایین ندارد، کوچک و بزرگ ندارد، اینجا و آنجا ندارد. هر جا که تو باشی، خیابان به دنیا می‌آید. خیابان هیچ‌کس را تنها نمی‌گذارد و هنگامی که دست‌های ما را به هم می‌رساند، آرام می‌شود. خیابان پدر و مادر ندارد؛ درست مثل آدم‌ها، درست مثل همه چیز... خیابان از پنجره به دنیا می‌آید وقتی که تو پرده‌ها را کنار می‌زنی. وقتی از پله‌ها پایین می‌آیی، وقتی ناخن‌ها و لب‌هایت را رنگ می‌کنی، وقتی که موهایت را شانه می‌کنی، وقتی که دندان‌هایت را تمیم می‌کنی، وقتی که نگران بالا رفتن وزنت می‌شوی، خیابان بی‌تو وجود ندارد. مانند هر چیز دیگری که بی‌تو وجود ندارد و تو آن را به دنیا می‌آوری؛ مانند همه چیز که تو به دنیا می‌آوری. هر جا که بودیم، خیابان یادمان نرود. خورشیدهای فردا از خیابان طلوع می‌کنند...



پیشخوان

جعبه‌سیاه عظیم اینترنت



تاریک پرداخته که در میان جوانان به «دارک‌وب» هم معروف است.

در این شماره گفت‌وگوی مفصل اشپیکل آتلاین با ادوارد اسنودن به‌بهانه انتشار کتاب این افشاگر جهانی منتشر شده است. گفت‌وگو با افراد گمنامی که زیرنویس فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی را می‌نویسند هم در یکی از گزارش‌های شماره

دهم بازم‌خورد چاپ شده است. آلودگی‌های محیط‌زیستی یادگیری ماشین و رایانش ابری در یکی از مطالب این شماره بررسی شده است. در بازخورد دهم تجربه یک روزنامه‌نگار انگلیسی را می‌خوانید که سعی کرده یک هفته بدون گوگل زندگی کند. همچنین از ایرانی‌هایی در توئیتر می‌خوانید که ترندهایی را به کار می‌برند تا لایک‌ها و ریتوییت‌های بیشتری به دست آورند.

جست‌وجو در کتابخانه‌های تهران برای یافتن یک کتابخانه مناسب و پیشنهاد چند متن کلاسیک از ادبیات فارسی ایران که برای روزنامه‌نگاران مفید است هم از دیگر مطالب این شماره است. در بازخورد دهم گزارشی منتشر شده از نشریات شهر سیرجان که به شهر مطبوعات محلی ایران شهرت یافته است. بخش یابانی گزارش تحقیقی نیویورک‌تایمز درباره امپراتوری روبرت مرداک هم در این شماره به چاپ رسیده است.

نسخه چاپی مجله بازخورد را می‌توانید از انتشارات مروارید، اختران، آگاه، خوارزمی، ثالث، کتاب آبکتابان، انجمن علمی روزنامه‌نگاری دانشکده ارتباطات دانشگاه علامه و پردیس کتاب مشهد، کتاب دهخدا ی‌تربیز، پردیس کتاب اصفهان، کتاب بهار شیراز، مجتمع آسمان رشت و کتاب‌سرای مانوش کرمان تهیه کنید. نسخه دیجیتال بازخورد هم در وب‌سایت و اپلیکیشن جار موجود است.

شترق

روزنامه

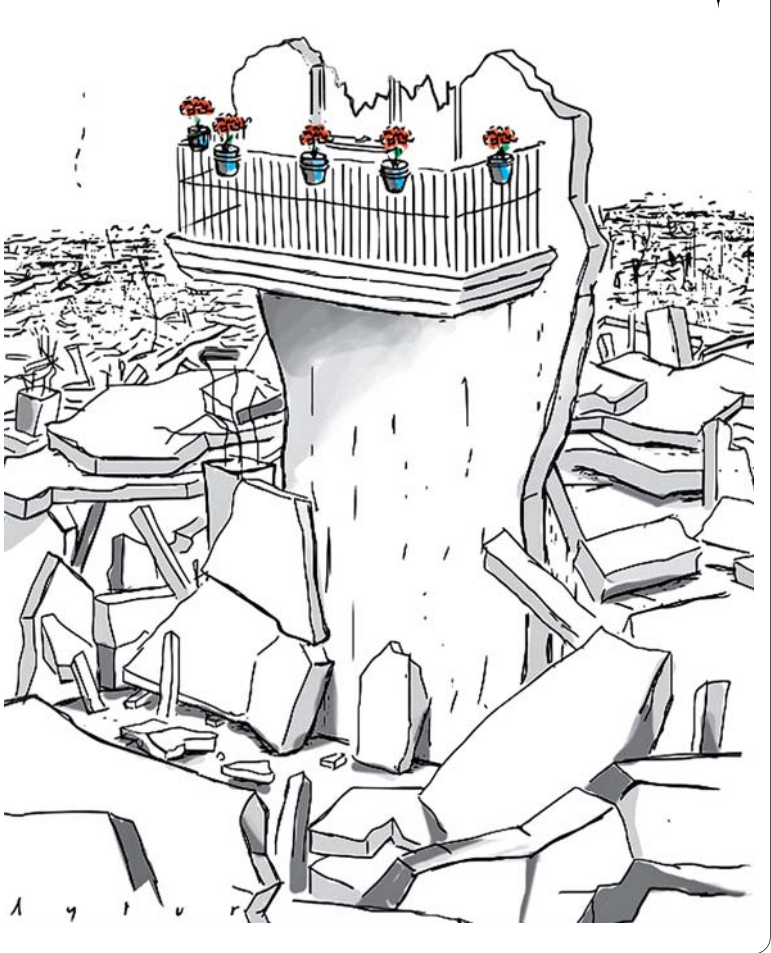
شنبه • ۱۸ آبان ۱۳۹۸ • ۱۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ • ۹ نوامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۶۶ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۱:۴۸ • اذان مغرب ۱۷:۲۱ • اذان صبح‌فردا ۵:۰۹ • طلوع آفتاب ۶:۳۵

روزنامه‌فردا

کارتون خواب



آیتور ساهینیای



دغدغه‌های یک آموزگار

تعارض منافع درباره آموزش پولی

از سویی در جایگاه تصمیم‌گیری برای یک موضوع فراگیر با منافع عمومی قرار دارند و از دیگر سو در آن موضوع سود شخصی و گروهی در تعارض با آن منافع عمومی دارند. تعارض منافع نمونه‌های فراوانی دارد، اما بد نیست در اینجا به تازه‌ترین گِلایه محمد فاضلی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه شهید بهشتی، در گفت‌وگو با شماره ۶۱ ماهنامه اندیشه پویا اشاره شود. او می‌گوید: «... یک‌سری مسائل اساسی وجود دارد که بوروکراسی‌ها اگر به آن نپردازند و آنها را حل نکنند به تدریج فرسوده می‌شوند و از انتفاع می‌افتند. اول از همه تعارض منافع است که ما را به خاک سیاه نشاند. اینکه دولتی‌ها می‌توانند در هیئت‌مدیره شرکت‌های خودشان استخدام شوند. تعارض منافع است. اینکه بانک‌ها سپرده مردم را می‌گیرند و بعد خودشان شرکت تأسیس می‌کنند و از محل سپرده مردم به شرکت خودشان وام می‌دهند. تعارض منافع است. همه وزارتخانه‌های ما شرکت‌داری می‌کنند. وزارتخانه‌های فرهنگی ما بانک دارند، وزارتخانه‌های صنعتی، شهرداری و نظامی‌ها...». بازگردیم به دشواری‌ای به نام کالاشدگی آموزش و مدرسه‌های غیردولتی یا پولی. به گفته حاجی‌بابایی، وزیر پیشین آموزش‌وپرورش نمی‌شویم؟ شورایی که در بالاترین جایگاه سیاست‌گذاری‌های آموزشی قرار دارد و باید به دور از منافع شخصی و گروهی و با پژوهش‌های موşkافانه و گسترده و کارشناسانه راهکارهای برون‌رفت از دشواری‌های آموزشی در سطح خرد و کلان را نشان دهد. شاید یکی از ریشه‌های ماندگاری و گسترش این مدرسه‌ها و البته بی‌عملی شورا به‌خاطر مفهوم سیاسی – اجتماعی «تعارض منافع» باشد.

تعارض منافع به موقعیتی اشاره دارد که فرد با گروهی



محمد رضا نیک‌بژاد

یکی از دشواری‌های کنونی آموزش‌وپرورش ایران مدرسه‌های پولی و نیستشان با اصل ۳۰ قانون اساسی است؛ اصلی با تأکیدهای بی‌چون‌وچرا بر رایگان‌بودن آموزش همگانی. گرچه کالایی‌شدن آموزش پس از انقلاب از دولت هاشمی آغاز شد، اما همچنان و پس از نزدیک به سه دهه از پرجالش‌ترین جستارها در گستره آموزش کشور است. با همه مخالفت‌های اجتماعی، دانشگاهی، کارشناسانه و حتی مخالفت‌هایی در میان نمایندگان مجلس، این مدرسه‌ها آهنگی رو به گسترش داشته‌اند. واپسین موضع‌گیری درباره مدرسه‌های خصوصی را از سوی یکی از اعضای شورای‌عالی آموزش‌وپرورش؛ یعنی طیبه ماه‌روزاده، همسر غلامعلی حدادعادل، شاهد بودیم. او در یک برنامه تلویزیونی از مدرسه‌های خصوصی پشتیبانی کرده و بر سودمندی‌شان برای آموزش کشور تأکید کرد. خانم ماه‌روزاده در بخشی از سخنانش علت راه‌اندازی دبیرستان‌های غیردولتی «فرهنگ» به صاحب‌امتیاز همسرش را نبود مدرسه‌ای مناسب برای فرزندشان در سال‌های دانش‌آموزی‌اش دانست! اما چرا با همه مخالفت‌های اجتماعی با مدرسه‌های پولی حتی یک صدای مخالف از شورای‌عالی آموزش‌وپرورش نمی‌شویم؟ شورایی که در بالاترین جایگاه سیاست‌گذاری‌های آموزشی قرار دارد و باید به دور از منافع شخصی و گروهی و با پژوهش‌های موşkافانه و گسترده و کارشناسانه راهکارهای برون‌رفت از دشواری‌های آموزشی در سطح خرد و کلان را نشان دهد. شاید یکی از ریشه‌های ماندگاری و گسترش این مدرسه‌ها و البته بی‌عملی شورا به‌خاطر مفهوم سیاسی – اجتماعی «تعارض منافع» باشد. تعارض منافع به موقعیتی اشاره دارد که فرد با گروهی

اتفاق

ویتنام رتبه‌اول مهاجرت‌کاری

● **یورونیوز**، ویتنام، جمهوری چک و لوکزامبورگ به عنوان بهترین کشورهای جهان برای مهاجرت کاری در سال ۲۰۱۹ شناخته شدند. مؤسسه «ایتر نیشنز» بر اساس سه شاخص که در مجموع از شش معیار تشکیل شده ۶۸ کشور جهان را از نظر سطح رضایت مهاجران کاری در سال ۲۰۱۹ رتبه‌بندی کرده است. مطابق نتایج این رتبه‌بندی،

سعید معیدفر جامعه‌شناس



دانش‌آموزان و دانشجویان نسل امروز اگر دلشان می‌خواهد از ایران بروند و میلی به ماندن در وطن ندارند، می‌شود این قضیه را از چند زاویه نگاه کرد؛ متأسفانه نظام آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت نخبگان است و سیاست‌گذاری‌های آموزشی در خیلی قرار است در این سیستم تربیتی و آموزشی نیروهای انسانی مورد نیاز بخش‌های مختلف جامعه را تربیت کنیم و متأسفانه وجه نظام آموزشی با نیازهای جامعه مطابقتی ندارد و این در حالی است که جامعه در یک وضعیت نامعلوم دچار اقتضائاتی است که نظام آموزشی با این اقتضانات و مناسبات سازگاری ندارد و نیروی انسانی طوری مهارت‌های لازم را آموزش می‌پند که یا خیلی فراتر از محدوده نیازهای موجود است یا با شرایط توسعه ما فاصله دارد با آموزش‌های نیروی انسانی با شرایط و اقتضانات ما همخوانی ندارد و باید در جایی دیگر به کار گرفته شود و آموزشش در جای دیگر مؤثر است.

تعلیم و تربیت ما بر اساس یک رقابت شدید برای به اصطلاح کسب موقعیت‌های مهم است؛ آن هم موقعیت‌هایی که برای کشور ما محدود است. برای نمونه، در مدارس ما هنگامی که از هر دانش‌آموز می‌پرسی می‌خواهی چه‌کاره شوی، او و حتی پدر و مادرش نیز بدون استثنا پاسخ می‌دهند که پزشک و مهندس! آیا جامعه ما می‌تواند اینها را جذب کند؟ بدیهی است چنین هدف‌گذاری‌ای برای جامعه بسیار غلط است؛ این نکتور فشارهای روحی و روانی سخت به دانش‌آموزان وارد می‌کند و این نوع آموزش غلط، انتظارات را بالا می‌برد و این انتظار از نفس آموزشی ما خیلی بالاتر است و اینجا ممکن است زمینه‌کار

رسانه

بازی بُرد– بُرد



پژمان موسوی

جامعه روزنامه‌نگاران ایرانی این روزها با یک خطر بزرگ روبه‌رو است؛ خطری که در صورت نداشتن توجه به‌موقع به آن، راه بازگشتی باقی نمی‌گذارد و چیزی که باقی خواهد ماند فقط حسرت است و پشیمانی، پشیمانی برای نسلی که نسل دیروز را در کنار خود داشت، اما ارشش نگذاشت، از تجربه‌اش نیاموخت و در کار، بازی‌اش نداد. «مسئله»، گسست تجربه و گسست نسلی بین دو یا حتی سه نسل از روزنامه‌نگاران ایران است که هر کدام مانند جزایری دورافتاده، دور از هم زندگی و کار می‌کنند و نه‌تنها راهی به هم ندارند که حتی از دور هم تلاش نمی‌کنند یکدیگر را ببینند، تجربیات و دیدگاه‌هایشان را با هم در میان بگذارند و با هم ارتباط داشته باشند. از استاها اگر بگذریم، بسیاری از روزنامه‌نگاران نسل امروز، حتی نام بسیاری از اسلافشان را هم نشنیده‌اند، چه رسد به اینکه بخواهند از تجارب آنها بیاموزند؛ بزرگانی که بسیاری از آنها در گوشه‌ای از همین شهر شلوغ، روزگار می‌گذراند و کوله‌باری از دانش و تجربه را به امید اینکه روزی به کار آید، با خود حمل می‌کنند. کافی است پای صحبت برخی از این بزرگان بنشینیم؛ نکاتی درباره روزنامه‌نگاری و روزنامه‌داری می‌گویند که گاه باید چند سال دروس روزنامه‌نگاری خواند تا به آنها رسید؛ شوخی نیست چند ده سال در کار حرفه‌ای روزنامه‌نگاری باشی و امروز آن همه تجربه به کارت نایب و حتی کوششی نباشد که آنها را بشنود تا شاید روزی به کار آید. نسل قدیم می‌گوید که دود چراغ خورده است و پله‌پله بالا آمده است. نسل جدید هم مدعی است که تئوری‌های ارتباطات و روزنامه‌نگاری را به‌خوبی آموخته است و اکنون ثبوت اوست که کار را دست بگیرد و بخت خود را بیازماید. هر دو گروه درست می‌گویند؛ با فرض درست‌بودن این دو فرضیه، جمع دانش و علم روزنامه‌نگاری با تجربه سالیان، بی‌شک معجونی مسحورکننده خواهد شد و همه تجربه به کارت نایب و حتی کوششی نباشد که آنها را بشنود تا شاید بزرگی که برگردن نسل جدید است، می‌تواند به نسل قدیم روزنامه‌نگاری برگردد؛ بزرگانی که همیا با تکنولوژی و ابزارهای نوین اطلاع‌رسانی، به‌روز نشده‌اند و هنوز در عصر کاغذهای کااهی و خودکار بیک به سر می‌برند؛ اینان بعضاً نمی‌دانند ایمیل چیست و چه کاربردی دارد یا اینکه وسایل جدید ارتباطی مانند فیس‌بوک و توئیتر چه مزایایی دارد، بنابراین اینکه عده‌ای نخواستند یا نتوانستند به‌روز شوند، یکی از عواملی است که به ندادن‌ش فهم متقابل و تسکین احساس است و بی‌شک یکی از موانع در این گسست، همین به‌روز‌نبودن است؛ وضعیتی که ما را امروز با پدیده‌ای به نام گسست تجربه» در روزنامه‌نگاری روبه‌رو کرده است؛ گسستی که به دنبال آن، تقریباً هیچ دودچراغ‌خورده‌ای در تحریریه‌ها جای ندارد و هیچ مسیری برای آموختن از بزرگان، در رسانه‌های ما ترسیم نشده است. اما وضیت آرمانی چیست؟ به نظر می‌رسد در ارتباط و تعامل ایذنان، نه قرار است نسل جدید مثل نسل دیروز شود که در این صورت خسارتی بزرگ به روزنامه‌نگاری ما وارد شده است و نه نسل دیروز به‌دنبال تحمیل سازوکارهای نسل خود به نسل امروز است؛ مطلوب دو طرف، بهره‌گیری یک نسل از تجاربی است که نه یک‌شبه، بلکه چند ده ساله به دست آمده‌اند و امروز ضرورت دارد روزنامه‌نگاران نسل جدید، با هر شیوه و سازوکاری که می‌شود، آنها را بشنوند، بیاموزند و با شکلی مدرن، در کارشان از آن بهره ببرند. امید که چنین شود.

یاد

نمایش‌نامه‌خوانی به یاد نازنین دیهیمی

عصر دوشنبه، نمایش‌نامه «چمبریکا» نوشته لوسی کرک‌وود و ترجمه زنده‌یاد نازنین دیهیمی نقد و بررسی می‌شود. همچنین بخش‌هایی از این نمایش توسط میلا شجره و جاوید قائم‌مقامی نمایش‌نامه‌خوانی و اجرا می‌شوند. رضا سرور، منتقد و مترجم، نیز درباره ویژگی‌ها و اهمیت نمایش‌نامه‌های تاریخی سخنرانی خواهد کرد. همچنین هادی ثابت و بهرنگ شاهین‌بر نیز قطعاتی را اجرا خواهند کرد. دوشنبه، بیستم آبان، دومین سالگرد فقدان این مترجم جوان است. او در کارنامه‌اش ترجمه ده‌ها نمایش‌نامه و رمان را ثبت کرده است. این مراسم عصر دوشنبه از ساعت ۱۹ در ساختمان مکتب شهیدثالث، واقع در خیابان ویلا، کوچه شهید صرامی شرقی، پلاک ۳۸ برگزار می‌شود.

سلام به فردا

از اینجاراننده‌واز آنجامانده

سوم‌مدیریت و مشکلات عظیم اجتماعی و اقتصادی وخیم هم شده و اینها وضعیت را تشدید می‌کند؛ رانت‌خواری‌ها و فسادها در سطوح بالا هم دارد اتفاق می‌افتد بنابراین تحصیل‌کردگان با کلی فشار و انرژی، بیشتر از یک عده دیگر که منافع کشور را در اختیار دارند، تلاش می‌کنند و این نابرابری‌ها وضعیت را بحرانی‌تر می‌کند. همچنین خطرهای جدی‌تری دارد کشور را تهدید می‌کند؛ اینکه منازعات بین‌المللی چه می‌شود و ما داریم به کجا می‌رویم و رابطه ما با دنیا چگونه خواهد شد؟ آیا می‌شود فرزنداندان را در اینجا نگه داریم؟ پدر و مادرها در این فکر هستند که فرصتی به دست آید و کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد به دنبال فرستان بچه‌هایشان به خارج هستند.

به هر تقدیر منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی و جنگ و کشتارهای فراوان منطقه را تهدید می‌کند و همچنین تهدیدهای محیط‌زیستی و جغرافیایی هم هستند که نمی‌گذارد شرایط پایتای در منطقه به وجود بیاید و این مسائل، امید به زندگی آرام‌تر و مناسب‌تر را از ما می‌گیرد. اما همه آت‌هایی هم که به خارج از ایران می‌روند، شرایط خوبی در انتظارشان نیست و دست از پا درازتی می‌ماند و نه راه بازگشتی هست و نه فضای مطلوبی برای ماندن. بنابراین مهاجران امروز کمتر می‌توانند در خارج از کشورشان به آرمان‌هایشان برسند، مگر اینکه فوق‌العاده استثنائی باشند که بتوانند جذب آن محیط بیکانه شوند اما افراد معمولی در آنجا دچار بیچارگی‌ها و دربوژی‌ها خواهند شد. بنابراین از اینجا رانده و از آنجا مانده بلاتکلیف می‌مانند. چنانچه در گزارش‌های هر روز می‌بینید که این مهاجران دارند در آب رودها و دریاها تلف و در پناهگاه‌ها سرکوب می‌شوند و زندگی سختی دارند. اینها ستم‌دیده‌هایی هستند که نمی‌دانند چه باید بکنند. در نسل ما عده‌ای می‌توانستند با مهاجرت به آرمان‌هایشان برسند اما نسل امروز چنین شانس‌ی ندارند و همین خطرناک خواهد بود.

نگاهی به نمایش «لانچر ۵»

در غیاب زن و عشق

«کم‌شده در هزارتوی دنیای مردانه‌ای که در آن خشونت به هزار زبان در سخن است و بااین‌حال این انسان است که سخن می‌گوید»؛ این توصیف کوتاهی است از احساس‌م پس از ترک سالن نمایش «لانچر ۵». پس از مدت‌ها، تجربه‌ای فراמוש‌شده

را دوباره به خاطر آوردم. تجربه احساس رضایت از مواجهه با اثری هنری این‌بار در قالب تئاتر. «لانچر ۵» نمایشگاهی از خشونت بود، اما امر دهشت‌آور، در معرض این وحشت قرارگرفتن نیست، آنچه که مواجهه با آن تو را شوکه می‌کند این است که ما با این انواع خشونت چقدر خو گرفته‌ایم؛ در سترز زبان و رفتار روزمره و در شکل زندگی هر روز.

همه‌چیز از یک خبر آغاز می‌شود: در یادگانی نظامی به فاصله زمانی کوتاه سه سرباز کشته شده‌اند. یکی به اختیر و دو نفر دیگر به جبر، حق یا ناحق خونی ریخته شده و من تماشاکر حالا در معرض فاجعه‌ای هستم که مشابهش را در زندگی واقعی هر روز دارم می‌بینم. فجاجع بزرگ و کوچکی که در قالب «خبر» به دستم می‌رسند و همین در «قالب» بودن انگار زهر هر چیزی را می‌گیرد، ذهن را بی‌חס و سیر می‌کند و شکل واکنش را تغییر می‌دهد.

اما اینجا، در سالن نمایش «لانچر ۵» از این خبرها نیست. دیگر نمی‌توان صفحه‌موبایل را بسست، تلویزیون را خاموش کرد یا احیاناً روزنامه را تا کرد و به کناری گذاشت. اینجا پایه‌پای شخصیت‌های نمایش باید جلو بروی و پای انسانیت بایستی. باید با خودت و با آنچه که به نام انسان ساخته شده بایستی. گاهی وحشت‌زده، گاهی قهقهه‌زنان و گاهی در سکوت. باید بدانی که آنجا در آن یادگان، در آن دنیای مردانه چه می‌گذرد. باید بدانی که غیاب زن و عشق از جهان چه خواهد ساخت و «لانچر ۵» را این به توی تماشاکر درست نشان می‌دهد. انگشت اشاره‌اش را به سمت تکت‌ما می‌گیرد و خطامان می‌کند.

کارگردان و نویسنده دو ساعت و ۲۰ دقیقه تماشاکر را در سالن کوچک تئاتر مستقل ـ که نامش رابطه معناداری بسا ذات و هویت نمایش دارد ـ می‌خکوب نگه می‌دارند تا پرده از راز این خودکشی و قتل‌ها بردارند. خبری از صحنه‌های گردان، بازیگران ملبیونی و پروداکشن‌های عظیم نیست. همه‌چیز در قدرت روایت و تاتار به معنای واقعی کلمه خلاصه شده است.

در سه بخش، داستان پله‌پله‌به جلمو می‌رود و نمایش حتی امان نفس‌کشیدن هم به تماشاکر نمی‌دهد. تماشای هوشمندی کارگردان و نویسنده که تن به کلیشه ن داده‌اند، کپی نکرده‌اند، برای قوام‌آمدن اثر وقت گذاشته‌اند و به قول معروف روحشان عرق ریخته تا درامی دقیق و جسورانه خلق شود، باعث شده احساس کنی بالاخره با اثری مواجهیم که به شعور و درک تو به‌عنوان مخاطب احترام گذاشته شده و این اتفاقی کمیاب در زمانه ماست. برای داستانی که در پشت یک یادگان می‌گذرد چه چیزی خطرناک‌تر از تبدیل‌شدن شخصیت‌ها به تیپ؟ اما بازی‌های این نمایش چنان هوشمندانه از کلیشه‌شدن پرهیز دارند و شخصیت‌ها آن‌قدر از تیپ‌شدن دورند که حتی استفاده از لهجه‌های مختلف هم برای شخصیت‌ها خطر محسوب نمی‌شود. پایان‌بندی «لانچر ۵» هم شگفت‌انگیز است. درست وقتی که گمان می‌کنی همه‌چیز به سرانجامی معمول رسیده و سرهنگ، عدالت را به روش خودش اجرا کرده، پرده‌های جدید باز می‌شود و داستان ادامه می‌یابد بی‌آنکه روایت شود. درواقع اثر از تماشاکر می‌خواهد که این‌بار او روایت را ادامه دهد، بر اساس تجربه زیسته و درکش از انسان‌بودن.

